

# گزارشی زنده از 22 خرداد، تجمع اعتراض آمیز زنان

■ دلارام  
مجلهء ماها 19



◀ ساعت پله های خروجی متروی هفت تیر ساعت 16:33 را نشان می دهد. امروز شاید یکی از گرم ترین روزهای امسال باشد، به همین دلیل از قبل یک بطری آب خریده ام. سعی کرده ام که تا حد امکان ساده بپوشم، مانتو و مقنعه ی سیاه پوشیده ام و عینک زده ام. میدان هفت تیر مثل هر روز است، شلوغ و پرسر و صدا، صدای موتور و ماشین و اتوبوس به همراه گرمی هوا و آلودگی آن، مقوله ای که در این نقطه ی شهر حتی در ساعت کم رفت و آمد تر به هیچ عنوان تازگی ندارد. دقیقا نمی دانم که تجمع قرار است کجا برگزار شود، در واقع با این ظاهر آرام میدان امیدی هم به این که اصلا تجمع جدی گرفته شود ندارم. به فضای سبزی که در ضلع غربی میدان است می روم. اینجا هم مثل همه جا جوی آرام را دارد. یکی دو پلیس جلوی آن هستند، وقتی از کنار آن ها می گذرم صدای بی سیم را می شنوم که می گوید "همه در محل جمع بشید" اما این دو پلیس حرکت نمی کنند و حدس می زنم که دستور شامل حال آن ها نمی شود. به سمت حاشیه ی پشتی پارک حرکت می کنم، فقط در قسمت میانی پارک چند دختر جوان را می بینم که تعدادشان از ده نفر تجاوز نمی کند، همگی مانند من با مانتو و روسری مشکی و کاملاً ساده هستند، چند زن و دختر دیگر هم در پارک هستند که بیشتر شبیه رهگذرها هستند. به کوچه ی بن بست می رسم که به پارک منتهی می شود و به ماشینی که در آن نقطه پارک است تکیه می دهم و منتظر می مانم. ساعت حدود 16:50 است که از شمال پارک بیشتر از بیست نفر پلیس با هم حرکت می کنند و سعی بر آن دارد که تمامی کسانی که در داخل پارک هستند را از پارک بیرون کنند و گویا استثنای هم وجود ندارد چون چای فروش پارک، کارگر هایی که در پارک مشغول استراحت هستند و حتی پیر مرد هایی که مشغول گپ با یکدیگر هستند هم به سمت بیرون پارک هدایت می شوند. و به من هم که بیرون از محدوده ی پارک شاهد اوضاع هستم تذکر داده می شود و من عنوان می کنم که منتظر کسی هستم، اما مثل این که به آن ها دستور داده شده است که هیچ بهانه ای را نپذیرید، یکی از پلیس ها به من می گوید "جای دیگه منتظر باش". بعد از یکی دو دقیقه

پارک تقریباً خالی می شود و افراد پلیس به فاصله ی ی یکی دو متر از هم دور تا دور پارک ایستاده اند و ده نفری هم مشغول مشایعت گروهی از زنان که حالا حدود بیست نفر هستند به خارج پارک هستند، آن ها هم بی صدا از محوطه ی پارک خارج شده اند و در آنجا ایستاده اند. یکی از پلیس ها هم مدام در صوت خود می دمد و از زنان می خواهد که متفرق شوند. کنجکاو می شوم که باز هم به بی سیم پلیس گوش بدهم و ببینم اقدام بعدی آن ها چیست، به همین دلیل به شمال پارک و محل استقرار پلیس سیار می روم که در آن جا چندین ماشین بنز پلیس به حالت آماده باش پارک شده است. و چیزی که انتظار دیدنش را داشتم بالاخره دیدم، پلیس های زن! حدود سی خانم چادری دور هم جمع شده بودند و خانمی که احتمالاً فرمانده ی آن ها بود به آن ها گفت "خانم ها با هم حرکت کنید و تا دستور ندادند همینجا می موندید"، جالب اینجاست که آن ها همدیگر را به اسم کوچک صدا می کنند. پارک را دور می زخم و سعی می کنم تا حد امکان چهره ی یک عابر متعجب را به خود بگیری و به سمتی که خانم ها از پارک بیرون شده بودند می روم. صدای صوت ممتد چند پلیس هنوز شنیده می شود و خانم ها هنوز بی صدا ایستاده اند. البته در این میان چند نفر آقا هم دیده می شوند که مانند خانم ها هیچ علاقه ای برای این که متفرق شوند ندارد. پیدا است که برای همین تجمع در اینجا حضور دارند. در میان جمعیت یکی از دوستان لژیونم را می بینم که دانشجوی دانشگاه علامه طباطبایی است و فعالیت سیاسی هم می کند. قیافه ی بسیار جدی به خود گرفته و می گوید "برای تجمع اومدی؟ کارت شناسایی اینا که همراهت نیست؟" من کارت شناسایی همراه دارم، اما قبل از این که



جوابش را بدهم کسی او را  
 صدا می زند و بی توجه به  
 حضور من از آن جا دور می  
 شود. حدس می زیم که با  
 دوستان دانشگاهش آمده  
 باشد، می خوام بیشتر از او  
 بپرسم، به سمتی که رفت می  
 روم ولی در راه یکی از  
 پلیس ها جلوی من را می  
 گیرد و می گوید که داخل  
 پارک نشوم، دوستم را گم  
 کرده ام. پلیس که اکنون  
 پلیس زن هم به آن ها  
 اضافه شده با جدیت بیشتر  
 مشغول دور کردن آن گروه  
 از پارک هست، زن ها از  
 پارک دور می شوند، اما با  
 سر و صدا که نشانه ی  
 اعتراض است، در میان آن ها  
 چند دختر را می بینم که  
 برای من همجنس گرا تشخص  
 همجنس گرا بودن آن ها اصلا  
 کار دشواری نیست، سر و  
 صدا بیشتر می شود و پلیس  
 شروع به دویدن می کند،  
 گروه معترض حالا دیگر بیشتر  
 از پنجاه نفر هستند و با  
 صدای که اکنون دیگر بیشتر  
 جیغ و داد است به سمت ضلع  
 جنوبی میدان می روند،  
 مردم متعجب و از همه جا بی  
 خبر همه جای میدان هستند،  
 مانند فروشی های جنوب  
 میدان را می بینم که  
 سراسیمه مغازه های خود را  
 تعطیل می کنند و کرکره ها  
 را می کشند. اوضاع در حال  
 وخیم شدن است و احساس می کنم  
 کرده است. صدای جیغ و داد بیشتر شده و کمی هم ترسناک، به  
 آن سمت می دوم، دود قرمز رنگی در هوا پخش شده، پلیس روی  
 معترضین اسپری قرمز می زند و به شدت هم مشغول کتک زدن  
 زنان و مردان معترض با توم هستند. چند ماشین استیشن  
 پلیس پایین میدان پارک هستند که پلیس معترضین را به آن  
 سمت هدایت می کند و وحشیانه هر کسی را که دم دستش میاید  
 می کند. جمعیت به سمت غرب  
 به داخل ماشین ها پرتاب



میدان حرکت می کند. من وسط میدان و نزدیکی ایستگاه مرکزی مترو شاهد ماجرا هستم. تمام مغازه های میدان تعطیل شده و حرکت ماشین ها هم به دلیل جمعیت زیاد معترضین و مردمی که برای تماشای جمع شده اند به سختی انجام می شود. پلیس راهنمایی و رانندگی هم حالت وحشیانه به خود گرفته است و با هر ماشینی که نیم ترمزی جهت تماشای می زند به شدت برخورد می کند. کنار جدول همین قسمت مرکزی دوستم را می بینم که روی جدول نشسته و صورتش را با دستش گرفته است، کنار او می روم، می گوید "یکی از پلیسها با کف گرگی زد تو دماغ" صورتش قرمز شده و اشک از چشمانش می آید و بلافاصله ادامه می دهد "عاطفه ی شریف رو گرفتند" حدس می زنم که عاطفه باید دانشجوی دانشگاه شریف باشد. همان موقع خانم مسن چادری که به جرات در اواخر دهه ی شست زندگی خود است



شماره 19  
تیر ماه  
1385



با یک ظرف آب به سمت دوست من می آید، دوستم دست و صورتش را می شوید، خانم مسن در دست خود کیسه ای دارد که در کیسه چندین بسته ی خرما است. پیداست این زن برای کمک به معترضین با خود آب و خرما حمل می کند. دوستم پسری را صدا می کند که نفس نفس می زند و همراه او هم چند دختر و پسر دیگر به آن ها نزدیکی می شوند که همگی نفس نفس می زنند و لباس هایشان هم قرمز شده است. احتمالاً پلیس به آن ها اسپری قرمز زده که شناسایی شوند و راحت تر دستگیر شوند. یکی از دخترها که صورتش کاملاً سرخ شده بود یک جرعه آب می نوشد و رو به جمع ده نفری می کند و می گوید "بچه ها شروع کنیم؟"

و همگی با هم شروع به خواندن شعاری می کنند که شعر مانند است و پیداست که از قبل آماده شده است. قسمت هایی از آن چنین است "ای زن ایرانی، دوران اسارت به سر آمد، اکنون وقت بیداری ست"، مردمی که برای تماشای آمده بودند به سرعت از آنجا دور می شوند، چون مشهود است که هدف بعدی پلیس آن ها خواهند بود، آن گروه به سمت جنوب میدان حرکت



می کنند، کمتر از دو دقیقه ی بعد بوی عجیبی در هوا می پیچد، دهان و گلویم شروع به سوزش بدی می کند و به شدت سرفه می کنم، اطرافیانم هم همین طور هستند. گروه شعار

دهنده هم به خاطر سرفه دست از شعار دادن می کشند، یکی از پسر ها در میان سرفه می گوید " اسپری فلفل زدند". از آنجا دور می شوم و مقداری آب می نوشم اما گلویم همچنان می سوزد. پلیس زن سعی می کند مردم را از قسمت مرکزی میدان دور کند، یکی از آن ها حالت خواهرانه ای به خود می گیرد و به من می گوید که از آن جا دور شوم، ترس و وا همه کاملاً از نگاه او و دوستانش پیداست، باتوم را که انگار وسیله ای است که به اشتباه به او داده شده، از خود دور نگه داشته و با دست دیگرس چادرش را گرفته، به نظر خطرناک نمی آید اما من از آنجا دور می شوم، شاید چون می خواهم ثابت کنم که پلیس زن هم می تواند پا به پای مردان فعالیت کند. چند نفر را در گوشه و کنار میدان با لباس شخصی می بینم که با بی سیم مراقب اوضاع هستند. یک گروه دیگر از پلیس های زن هستند که چادر ندارد و مانتوی آن ها قهوه ای است، از گروه اول خشن تر و بد قیافه تر هستند، یکی از آن ها با مردی که پیداست خبرنگار است و دوربین بزرگ عکاسی همراه دارد درگیری شده و با باتوم چند ضربه ی محکم به پای او می زند و می خواهد که او را دستگیر کند اما خبرنگار فرار می کند. در اطراف میدان باز هم خبرنگارها و عکاسانی هستند که با آن ها برخورد می شود اما باز هم در هر صحنه ی درگیری چندین دوربین و موبایل برای عکاسی و فیلم برداری دیده می شود. وسط میدان باز هم درگیری پیش آمده و همه با صدای بلند مشغول "هو" کردن هستند، زن ها جیغ می زنند و مردها داد. صدا بیشت می شود و گویا کسی را دستگیر کرده اند چون همه به سمتی هجوم می آورند و فریاد می زنند "ولش کن، ولش کن". پشت سر من صدای بحث می آید، بر می گردم و می بینم زن و مردی که به نظر زن و شوهر می آیند مشغول بحث هستند. گویا زن می خواهد ماجرا را تماشا کند اما مرد کار دارد. مرد از زن دلیل این همه کنجکاوی را می پرسد و زن که انگار از جنبش هم جنسانش روحیه گرفته است می گوید " برای این که من یک انسانم، می خوام ببینم چی میشه، می خوام نگاه کنم". مرد با صدای بلندی می گوید "حالا اینجا همه گاون فقط شما انسانی؟ بیایم بریم". زن مقاومت می کند و مرد تسلیم می شود. مردم در هر گوشه از یکدیگر دلیل درگیری را می پرسند و جواب می شنوند که "زن ها اعتراض کرده اند" دو دختر مشغول صحبت با هم هستند. در کمال تعجب می شنوم که یکی به دیگری می گوید "به خدا ایران خیلی به زن ها بها می ده، دیگه چی می خوان اینا؟!!" و در گوشه ی دیگری مردی رو به زن ها می گوید "اونور نرید، با باتوم می زنند، مخصوصاً خانوما رو"، جای دیگری هم شنیدم که مردی به چند مرد



دی‌گر می‌گوید "همین مون مونده که وقتی می‌خوایم بریم استخدام بشیم اول زن‌ها رو استخدام کنند!"، دو زن مسن هم با یکدیگر می‌گفتند "تورو خدا مملکت دموکراسی رو، انگار حکومت نظامی‌ه"

ساعت 6:30 هست و جمعیت کم‌کم متفرق شده اند و ماشینی‌های که بازداشت‌شدگان در آن بودند رفته و اکنون چند ماشینی خالی در اطراف میدان است.

از تعداد زن‌ها کاسته شده، پیدا است که اکثر معترضین دستگیر شده اند و بقیه هم احتمالاً دی‌گر متفرق شده اند. اما هنوز جو متشنج است و پلیس مشغول دور کردن مردم از آنجا است. آن‌ها حتی به پیر زنی که با واکر راه می‌رود رحم نمی‌کنند و به اصرار از او می‌خواهند که از آنجا دور شود. دنبال دوستم یک دور همه جای میدان را می‌گردم، اما او را پیدا نمی‌کنم، متأسفانه شماره ای هم از او ندارم، حدس می‌زنم که بازداشت شده باشد.

ساعت 7 است که دی‌گر تقریباً هیچ اثری از اعتراضات دیده نمی‌شود اما هنوز از کثرت پلیس کاسته نشده است. من هم به سمت درب مترو می‌روم و از آنجا دور می‌شوم.

در دل از این که امروز به اینجا آمدم و با چشمان خودم شاهد این ماجرا بودم احساس رضایت می‌کنم. برایم بسیار جالب بود که حتی زن‌های چادری که به هر حال اعتقادات مذهبی بیشتری دارند هم در این تجمع شرکت کرده بودند، تعداد زن‌های مسن هم اگر از جوانان بیشتر نبود؛ کمتر هم نبود و همچنین مردانی که از این تجمع حمایت کرده و در آن شرکت کرده بودند واقعا برای من امیدبخش بود. در آخر هم از این که رد پای همجنس‌گرایان را در این تجمع دیدم بسیار بسیار به خود و هم احساساتم افتخار کردم که پا به پای دی‌گر زنان اعتراض خود را نشان دادند و به من و بقیه هر چند بدون سر و صدا و صحبت در مورد گرایش‌های جنسی ثابت کردند که برای رسیدن به آزادی تلاش می‌کنند.

دستگیری کردن‌ها و ایجاد خشونت توسط پلیس در اینگونه اعتراضات مسألت‌آمیز و مدنی یک امر تجربه شده است. پس این برخورد پلیس نباید در عزم کسی برای شرکت در اعتراضات خللی وارد کند. هر چه افراد بیشتری در این گونه اعتراضات شرکت کنند هزینه سرکوب برای نیروی انتظامی و دولت هم بیشتر می‌شود و برعکس اگر افراد کمتری شرکت کنند هزینه برای معترضین بالا می‌رود. به این خاطر باید از اعتراضات مبارزات مدنی حمایت کنیم و خود در آنها شرکت فعال داشته باشیم و حتی دوستان و همکلاسیان و نزدیکیان و افراد خانواده خود را هم به این کار تشویق کنیم.

مسئله در آینده شاهد اعتراضات بیشتری زنان و دی‌گر گروه‌های محروم جامعه خواهیم بود و امیدوارم شاهد گسترش شرکت

هر چه بیشتر همجنسگرایان در این اعتراضات باشیم. چرا که از رهگذر همین اعتراضات است که ملت ناراضایتی خود را از وضع حاکم نشان می دهد. نباید تسلیم آیه های یأس کسانی شد که می گویند این اعتراضات سودی نخواهند داشت. مبارزات زنان در اوائل قرن گذشته در کشورهای غربی هم به همین شکل بود، مبارزات جنبش مدنی آمریکای هم به همین شکل شروع و رشد کرد و به نتیجه رسید. حال که جمعی نه چندان کم راه افتاده و برای آزادی همه ما هزینه می کنند، سزاوار نیست که آنها را تنها بگذاریم. از رهگذر همین مبارزات است که فضا باز و بازتر می شود و مردم جسارت طرح تابوها را خواهند یافت. این همان مسیری است که جنبش همجنسگرایان در آن قوام می یابد. شرکت در اعتراضات زنان، دانشجویان، کارگران و... دنیای جدیدی به روی ما باز می کند، کلی تجربه کسب می کنیم و پخته می شویم و همه اینها در خدمت مبارزات خود ما همجنسگرایان مفید و مؤثر خواهند بود و فراموش نکنیم که همین معترضین آگاه و پیشگام هستند که مدافعین آزادی و برابری جنسی هستند. با حمایت از اعتراضات اجتماعی نشان دهیم که قدر سازماندگان و زحمت کشان جنبش مدنی را ارج می نهیم، و در عین حال مسئولیت مدنی و شهروندی خود را در گسترش آزادی، برابری و حقوق شهروندی ادا کنیم. امیدوارم شاهد شرکت وسیع دوستان همجنسگرا در اعتراضات اجتماعی آینده باشیم.